

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

مقدمه

در بحث پیشین برخی از مطالبی که منسوب به مرحوم آخوند است را ارزیابی نمودیم. انسان وقتی این عبارات منتسب به آخوند را به دقت می‌بیند که این گونه استدلال‌ها دون از شأن مرحوم آخوند است. آن‌هایی که با عبارات آخوند در کفایه و در حاشیه رسائل آشنا هستند به خوبی به این نتیجه می‌رسند. ما این عبارات - یعنی اشکالاتی که در رابطه با حکومت دینی مطرح شده - را به عنوان ما قال نقل می‌کنیم.

بر اساس نقل منتسب به آقا بزرگ تهرانی، در بحبوحه نزاع و کشمکش بین قضایای مشروطه خواهان و غیر مشروطه خواهان، نائینی پیشنهاد حکومت اسلامی را به مرحوم آخوند می‌دهد و ادله‌ای می‌آورد. خود نویسنده و ناقل می‌گوید نائینی طوری استدلال کرد که کسی فکر نمی‌کرد که استدلال ایشان قابل جواب باشد. ولی متأسفانه از استدلال مرحوم نائینی هیچ خبری نیست. حرف این است که چرا ادله نائینی ذکر نشده است؟ اگر واقعاً همه مطالب باید نقل بشود، لازم بود که ادله نائینی هم ذکر شود. حال آنکه متأسفانه فقط اشکالات مرحوم آخوند ذکر شده است.

بررسی شبهات منتسب به آخوند خراسانی در نفی حکومت فقیهان شیعه

حدود 19 استدلال به آخوند نسبت داده شده است. استدلال اول را در جلسه گذشته بیان کرده و در رد آن، چهار جواب را مطرح نمودیم.

شبهه دوم [1]

این طور از زبان آخوند نقل می‌شود که ما و علمای دیگر تا وقتی بیرون از تشکیلات حکومت به آن نگاه می‌کنیم و به درون حکومت قدم نگذاشته‌ایم فسادها و کاستی‌هایی که در تشکیلات هست را به وضوح می‌بینیم و به راحتی مبارزه می‌کنیم. اما وقتی خود وارد تشکیلات شدیم، فسادها و کاستی‌ها را به وضوح نمی‌توانیم ببینیم. زیرا در آن هنگام تشکیلات منسوب به ماست و ما منسوب به آن هستیم. برای هر کسی دیدن عیوب دیگران و عیوب تشکیلات دیگران برایش آسان است؛ اما دیدن عیوب خود و تشکیلات و وابستگان خودش برایش دشوار است. میان دلبستگی به یک شیء و تشخیص معایب آن نسبت معکوس وجود دارد. شبیه تعبیری که می‌فرماید: «حُبُّكَ لِلشَّيْءِ يُعْمِي وَ يُصِمُّ» [2] و معمولاً هر کس هر چه را بیشتر دوست دارد کاستی‌ها و معایب آن را کمتر می‌بیند. در اینجا به آخوند نسبت داده می‌شود که به این شعر شاعر هم استشهاد کرده است: «و عین الرضا عن کل عیب کلیلة، کما أن عین السخط تبدي المساویا» [3] یعنی وقتی انسان با چشم رضایت‌مندی نگاه می‌کند هر عیبی برایش مخفی می‌ماند. اگر با چشم غضب "عین سخط" نگاه کند تمام بدی‌ها را بیرون می‌آورد و آشکار می‌کند. چون آدمی خود و تشکیلات منسوب به خود را بیش از هر کسی دوست دارد و به آن دل بسته است طبیعی است که آن را سراسر خوبی و عین کمال ببیند و در مشاهده عیوب و نواقص خود از همه ناتوان تر باشد؛ «كَذَلِكَ زَيْنًا لِكُلِّ أُمَّةٍ عَمَلُهُمْ» [4] به این آیه شریفه هم استشهاد کردند.

این استدلال دو قسمت دارد:

قسمت اول این است که اگر ما روحانیت و علمای دین، ما بزرگان دین - یعنی آخوند خراسانی و علمای هم‌طراز ایشان - از بیرون به حکومت نگاه کنیم اشکالات و معایبش را ذکر می‌کنیم و فریاد می‌زنیم، ولی اگر خودمان درون حکومت آمدیم چون منصوب به ما می‌شود حاضر نیستیم عیوبش را متوجه شویم و حاضر نیستیم دیگران عیوبش را بیان کنند.

قسمت دوم این است که وقتی که تشکیلات به ما منسوب شد از یک طرف مبارزه با فسادهایی که در آن هست به صورت مبارزه با خودمان در می‌آید که بسیار دشوار است. از طرف دیگر به دلیل تقدسی که تشکیلات با انتساب به ما برآید پیدا می‌کند مبارزه دیگران با فسادهای موجود در آن، مبارزه با علمای دین و بلکه اصل دین تلقی می‌شود. مثل اینکه در این زمان بگوئیم اگر کسی بخواهد یک اشکالی را به حکومت و نظام وارد کند ممکن است به عنوان مبارزه با دین تلقی بشود. این را - گرچه حرف غلطی است - بعضی می‌گویند. حال آنکه مسئولین ما، رهبری ما، امام رضوان الله علیه، همه مراجع، کسی نمی‌گوید که اینها عین دین هستند ولی این تعبیر الآن در زمان ما وجود دارد و به نوعی دفاع چشم بسته از تشکیلات - حتی از فسادهای آن - وظیفه و تکلیف شرعی قلمداد می‌شود. در نتیجه ما که همیشه باید پیشروان مبارزه با فساد و خصوصاً فسادهای تشکیلات حکومتی باشیم، تبدیل می‌شویم به قوی‌ترین عامل برای جلوگیری از مبارزه با فساد و حتی دفاع از فسادها.

بنابراین با این دو مقدمه عقل اقتضا می‌کند که بگوئیم دخالت در امور سیاسی، اگر به معنای مراقبت و نظارت بر کار حکومت و مبارزه با فسادهای موجود در آن باشد از اوجب واجبات و از اهم فرائض است. اگر به معنای تصدی و اشتغال مناصب حکومتی باشد، چنین مطلبی با معنای اول قابل جمع نیست. در واقع در این شبهه نوعی تزامم به وجود می‌آید چنانکه خودش هم می‌گوید: در مقام تزامم بین این دو معنا و عدم امکان جمع بنا بر اصل «الاهم فالاهم»، اهم اولی است. اولی یعنی ما بیرون از حکومت باشیم فقط اشکالات را دقت کنیم؛ در نتیجه نگاه ما به حکومت و اشکال‌های آن به عین الرضا باشد و نه به عین السخط باشد؛ بلکه به عین الانصاف باشد. اشکالات را پیدا کنیم و تذکر بدهیم. لذا باید دومی را رها کرد. در ادامه می‌گوید این تصور که اصلاح امت منوط به حاکم بودن ماست؛ [5] کاملاً نادرست است. [6]

حاصل شبهه دوم این است که ما (فقیهان شیعه) اگر بیائیم در حکومت تصدی‌گری داشته باشیم، معایب خودمان را نمی‌توانیم ببینیم. اگر بیرون باشیم می‌توانیم معایب حکومت را ببینیم و تذکر بدهیم اما اگر بیائیم در حکومت، مبارزه با ما و حکومت را به عنوان مبارزه با دین تلقی می‌کنیم و خود این به دین ضربه می‌زند. اما اگر بیرون از حکومت باشیم و اشکالات را بگوئیم تا مسئولینی که متصدی هستند اشکالات را حل کنند.

پاسخ اول (پاسخ نقضی)

ما وقتی به آیات قرآن مراجعه می‌کنیم از وقتی دین آمد اختلاف بین مردم ایجاد شد، یعنی عده‌ای که دنبال مطامع دنیوی بودند، با دین مبارزه کردند. یک عده‌ای حق را قبول کردند و گروهی خیر؛ دو گروه حق و باطل شدند. آیاتی که دلالت دارد [7] که بشر بعد از اینکه علم به واقع پیدا کرد بین‌شان اختلاف شد. نه اینکه خود دین ماهیتاً اختلاف ایجاد کرد، دین موجب سعادت انسان است. ولی بالاخره هوا و هوس‌های نفسانی، مطامع و شهواتی که انسان دارد نمی‌گذارد به حق عمل کند. آیا می‌توانیم بگوئیم حال که چنین چیزی شد بهتر بود که دین را شارع نمی‌آورد؟

هر پیامبری که آمد یک مدعی نبوتی هم در طول تاریخ پیدا شد. الآن هم در زمان ما قبل و بعدش مدعی مهدویت داریم. در نتیجه شارع که می‌دانست جعفر کذاب داریم یا مثل او افراد زیادی مدعی‌های زیادی خواهیم داشت، از اول کسی را نمی‌فرستاد؛ پیامبری را نمی‌فرستاد؛ آیا می‌شود اینها را ملتزم شد؛ طبع این قضایا این گونه است. در تکوین هم همینطور است؛ وقتی یک بارانی می‌بارد یک قسمتی هم سیل جاری می‌شود، اما این موجب احیای زمین است. موجب احیای نفوس است. احیای مردم است. اما یک قسمتی هم سیل جریان پیدا می‌کند. یعنی اساساً این فکر غلط است که یک امری که مما لاید منه است اگر مبتلا به یک معایبی باشد بگوئیم به خاطر آن معایبش نباید این کار انجام بشود. خود ارسال رسل، انزال کتب، فرستادن دین برای بشر،

این چنین است. این همه جنگ‌ها که هست، اگر در زمان ما مسلمان و غیر مسلمان فرقی نداشتند و همه لامذهب بودند، شاید خیلی از دعوای واقعی نمی‌شد. نزاع‌ها واقع نمی‌شد. بگوئیم چون اسلام اگر بیاید جهاد و جنگ در آن مطرح می‌شود، خون و خونریزی در آن مطرح می‌شود از اول خدا این اسلام را برای بشر نفرستد!

این مطالب نمونه‌های نقضی است. فرض کنیم حکومت از مناصب فقیه نیست؛ آیا مرحوم آخوند خودشان توجه نداشتند که قضاوت جزء مناصب مسلمة فقیه است. استدلال منتسب به ایشان اقتضا می‌کند فقیه قضاوت نکند. برای اینکه اگر برود در مسند قضاوت، فرض کنید در حکومت‌ها حکومت زمان پهلوی یا قبل از آن، اگر می‌گفتند قضاوت را می‌دهیم به روحانیت تا قضاوت کنند، بگوئیم نه! اگر روحانیت وارد منصب تشکیلاتی قضاوت بشود دیگر نمی‌تواند معایب را نگاه کند و دیگران هم بخواهند با او مخالفت کنند، مخالفت با دین می‌شود. پس شما باید ملتزم بشوید که قضاوت نباید مطرح باشد، باید بگوئیم از مناصب فقیه قضاوت نیست. این نوع استدلال حرفهای خیلی عوامانه است. و مطمئناً آخوند این مطلب را نفرموده است.

ادعای مطرح شده در حکومت معصوم علیه السلام هم جاری خواهد شد. در حکومت معصوم چه می‌گوئید؟ مگر در حکومت امیرالمؤمنین علیه السلام، که حضرت به مدت چهار سال و اندی حکومت را پذیرفت، چه جنگ‌ها که به وجود آمد! جنگ‌های داخلی که در زمان امیرالمؤمنین به وجود آمد، قاسطین و مارقین و ناکسین، اینها که در زمان خلفای اول و دوم و سوم هیچ کدام واقع نشد و امیرالمؤمنین علیه السلام می‌دانستند این جنگ‌ها به وجود می‌آید. بگوئیم پس چرا حکومت را پذیرفتند؟!

پاسخ دوم

این نوع استدلال برای نفی حکومت دینی کاشف از این است که معنای حکومت دین برای گوینده روشن نشده است. یعنی حکومت دین را هم مثل سایر حکومت‌ها و در عرض آنها قرار داده است:

اولاً، در حکومت‌های دیگر، فساد نهادینه و رسمی است. یعنی کسی که قدرت دارد فساد و ظلم و تعدی می‌کند. ولی اگر دین در حکومت لحاظ شود، همه زوایای جامعه یک معیار روشن دینی پیدا می‌کند. وقتی دین بیاید احقاق حق به نحو کامل باید بشود. این معنای حکومت دین است. البته نمی‌گوئیم تا حالا واقع شده است. چهل و چند سال از انقلاب ما که گذشته هنوز در برخی از بدنه‌های این نظام قوانین زمان پهلوی پیاده می‌شود یا همان روش است ولو اینکه تلاش شده حل کنند و به تدریج هم حل می‌کنند. برخی از تشکیلات از جهت شکلی همان تشکیلات است. لکن وقتی می‌گوئیم اسلام حکومت دارد، حاکم باید خودش در حد افراد متوسط جامعه زندگی کند، این یکی از شرایط است که امیرالمؤمنین علیه السلام هم فرمود و به این عمل کرد. حاکم باید در تقوا باتقواترین مردم باشد و با عدالت‌ترین مردم باشد همراه با سایر شرایط، این از حاکم اصلی. بعد هم می‌گوئیم هر جا دین هر حرفی زد معیار است. در همه امور؛ در امور فردی، خانوادگی، اجتماعی، اقتصادی، در هر امری باید دید که دین و خدا چه می‌گوید؟ اگر بخواهیم جنگ کنیم در حکومت‌های دیگر اول دو دو تا چهار تا می‌کنند که با این جنگ فلان بخش از زمین دشمن در اختیار ما قرار می‌گیرد، چقدر اسیر می‌گیریم، چقدر غنیمت پیدا می‌کنیم، اما در اسلام فقط اگر جنگ برای رشد توحید باشد اجازه داده شده است. ما اگر بیائیم معنای حکومت دین را درست تصویر و تصور کنیم نوبت به این حرفها نمی‌رسد. در حکومت دین فساد نیست. در مجریان فساد وجود دارد ولی در خود حکومت دینی که بر اساس دین هست فساد نیست و در همه چیز آن نهایت دقت شده است. حتی در مصرف بیت المال، ولی یک کسی می‌آید متصدی می‌شود این کار را نمی‌کند، نباید گفت حکومت دین اشکال دارد.

حاصل آنکه باید معنای حکومت دین را درست بفهمیم. حکومت دین همان است که در قرآن آمده؛ «وَلَوْ أَنَّهُمْ أَقَامُوا التَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ» [8] که اگر مردم تورات و انجیل «وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْهِمْ» [9] را پیاده کنند برکاتی از آسمان و زمین بر آنها نازل می‌شود، و خدا ابواب رحمتش را گسترده‌تر می‌کند. وقتی حکومت دین باشد، معنایش این است که هر چیزی که بر معیار دین شد فساد در آن وجود ندارد و عین حق است و عین سلامت است، عین صلاح است، غیر از صلاح چیزی نیست. از تصرف در اموال، از

دخالت کردن در امور جامعه، دخالت کردن در امور مردم، باید همراهش با معیار دینی باشد. در نتیجه این شبهه نسبت به حکومت دینی، سالبه به انتفاء موضوع خواهد بود. بلکه ما اگر حکومت دین را بیائیم مثل سایر حکومت‌ها قرار بدهیم، جای این شبهه وجود دارد. بنابراین جواب اصلی ما به این شبهه دوم این است که شما حکومت دین را درست تصویر نکردید و این باعث ایراد این شبهه شده است.

در همین حکومت دین «النَّصِيحَةُ لِلْأَمَّةِ الْمُسْلِمِينَ» [10] وجود دارد؛ یعنی یکی از واجبات بر هر انسانی این است که نسبت به مسئولین - حتی نسبت به مسئول درجه اول کشور-، اگر یک وقت انتقادی یا نصیحتی دارد آن را بیان نماید. البته «النَّصِيحَةُ لِلْأَمَّةِ الْمُسْلِمِينَ» را برخی طور دیگری هم معنا می‌کنند و معنایش دلسوزی برای ائمه مسلمین است و اینکه انسان با ائمه مسلمین همراهی کند. ولی غیر از این ادله‌ی دیگری هم داریم. «لَا يُحِبُّ اللَّهُ الْجَهْرَ بِالسُّوءِ مِنَ الْقَوْلِ إِلَّا مَنْ ظَلَمَ» [11] یعنی یک اطلاقی دارد و فرق نمی‌کند که حکومت دینی باشد یا غیر دینی، اگر به کسی ظلم شد می‌تواند فریاد بزند. هیچ وقت حاکم دین نمی‌گوید اگر در حکومت دینی به تو ظلم شد سکوت کن، حق نداری حرف بزنی. گستره این آیه موارد فردی را و هم موارد مربوط به حکومت را در بر می‌گیرد.

ثانیا، از خاصیت‌های حکومت دینی این است که آن مسئول درجه اول اجازه دهد هر کسی هر انتقادی داشته باشد - البته انتقاد صحیح و نه به قصد توطئه-، را ابراز نماید. بلکه گاهی کسی یک مطلب صحیحی را می‌خواهد بگوید و می‌رود در یک جمعی به قصد تضعیف می‌گوید؛ باید با او برخورد بشود. انتقاد باید به قصد اصلاح باشد. در حکومت دینی این است که امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید: من فوق شما نیستم که اگر جایی دیدید که خطا می‌کنم به من بگوئید. «فَإِنِّي لَسْتُ فِي نَفْسِي بِفَوْقِ أَنْ أُخْطِئَ». [12] امیرالمؤمنین علیه السلام که به عنوان معصوم خطا در او معنا ندارد ولی حضرت می‌خواهد یاد بدهد که حاکم دین باید فضا را برای جامعه باز بگذارد. از ممیزهای حکومت دینی با سایر حکومت‌ها همین است. سایر حکومت‌ها دارای نوعی اختناق است و کسی حق حرف زدن ندارد. باید فقط تبعیت کند. اما در حکومت دینی، رهبری معظم دام ظلّه دانشجویان خدمت ایشان می‌روند و در پشت تریبون آزادانه تندترین مطالب را به ایشان می‌گویند و در صدا و سیما هم پخش می‌شود. در زمان مرحوم والدیمان در یکی از جلساتی که خدمت رهبری رسیده بودم و آن زمان تازه زمزمه‌هایی در مسئله ولایت فقیه از دانشگاه بلند شده بود. من به ایشان عرض کردم که این اختصاص به دانشگاه ندارد، در حوزه علمیه ما هم افرادی هستند که یا منکرند یا شبهه دارند. خدمت ایشان گفتم که شما دستور بدهید واقعاً هم در حوزه‌ها و هم در دانشگاه‌ها کرسی‌هایی و جلساتی برای بررسی مسئله ولایت مطلقه فقیه برگزار شود. هیچ اشکالی ندارد کسی بگوید من منکرم به این دلیل و این دلیل. ولی گفتن داریم تا گفتن، فقهایی که ولایت فقیه را قبول ندارند می‌گویند تضعیف این نظام حرام است، اگر یک کسی این را به قصد تضعیف یا به قصد توطئه یک مسائلی را مطرح کند؛ اینجا عقل هم می‌گوید باید با اینها برخورد بشود. اما اگر کسی بخواهد بحث علمی کند و برایش واقعاً شبهه است و این را مطرح کند و طرفداران نظریه ولایت فقیه باید بیایند این شبهات را جواب بدهند. به قول مرحوم شهید مطهری می‌شود شک مبارک.

پس ما غیر از جواب‌های نقضی که عرض کردیم که خود دین، قرآن می‌گوید بعد از اینکه دین آمد و اینها علم به دین پیدا کردند اختلاف افتاد؛ «وَأَتَيْنَاهُمُ بَيِّنَاتٍ مِّنَ الْأَمْرِ فَمَا اخْتَلَفُوا إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ إِنَّ رَبَّكَ يَقْضِي بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ» [13] این تعابیر در آیات متعدد وجود دارد. در ارسال رسل خدا می‌دانست مدعی نبوت زیاد می‌شود ولی باز رسول فرستاد، مسئله قضاوت را خود آقایان می‌گویند قاضی باید مجتهد باشد، مجتهد غیر از طلبه و روحانی چه کسی است؟ به حسب ظاهر و غالب عرض می‌کنیم. بگوئیم چون اگر یک طلبه و روحانیت قضاوت را دست بگیرد این اشکال بر او وارد می‌شود، پس باید این تکلیفی که واجب کفایی یا واجب عینی است کنار بگذارد.

حاصل آنکه دو نکته مهم در جواب داریم؛

1) شما حکومت دین را درست تصویر نکردید، ما که می‌گوئیم دین حکومت کند فقط آن جهت اقتدارش نیست که بگوئیم فقط

دین حکومت داشته باشد که آن هم یک جهتش هست ولی وقتی دین حکومت می‌کند با توجه به خاتمیت و جامعیت دین که در هر زمینه‌ای دستورات کلی دارد، از دین یک فتوا در می‌آید که تولید سلاح کشتار جمعی حرام است، چقدر در دنیا افراد را متوجه و علاقمند به اسلام کرد، وقتی دین می‌گوید اینجا حق این است و عدالت این است، معیار این است، در همه ابعاد. پس دین جز اصلاح چیزی ندارد، دین نمی‌آید افساد کند و فساد را باشد. دین فسادزا نیست. ممکن است مجری فسادزا باشد. من مکرر گفتم اگر دیدیم مجریانی خطا کردند و فساد کردند ما بگوئیم دین حکومت ندارد؟

(2) این نوع حکومت انتقاد را واجب می‌کند. حکومت دینی است که می‌گوید بر عقلا و مردم واجب است هر جا دیدند مسئولی خطا می‌کند فریاد بزنند. این را حکومت دین می‌گوید و هیچ حکومت دیگری چنین مطالبی را ندارد.

تبصره

در جلسه گذشته ما گفتیم از فرق‌های بین اسلام و غیر اسلام این است که اسلام از اول منادی حکومت است. بعضی از آقایان فرمودند در عهد عتیق یهودی‌ها تقریباً داعیه دار حکومت هستند و عباراتی را برای من فرستادند از عهد عتیق تورات. مثلاً آنجا آمده «چون به شهری نزدیک شوی تا با آن نبرد کنی پیشنهاد صلح کن، اگر پذیرفت و دروازه‌های خود را به رویت گشود همه قومی که در آن هستند باید از برای تو بیگاری و کار کنند». یعنی تو همه را زیر یوغ خود قرار بده. یعنی یهود هم ادعای حکومت بر دنیا را دارد. الان هم صهیونیست‌ها بر همین اساس دنبال حکومت بر دنیا هستند. اینها معلوم نیست که آن متن اصلی دینی باشد. آن حکومتی که ما می‌گوئیم حکومتی است که تمام احکام دین معیار باشد و از این عبارات یا مثلاً در یک جای دیگر این است که «باید پادشاهی بر خود بر گماری که یهؤ (خدایت) برگزیده است» زیر بار کسی بروی که او منتخب خدا باشد. «کسی از میان برادرانت را همچون پادشاه بر خویش بر گمار، پادشاهی بیگانه را که برادر تو نباشد بر خود نصب نتوانی کرد» یعنی یک چیزی (بلا تشبیه) مثل «وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا» [14] آنجا هم در تورات آمده که غیر یهودی و غیر کسی که از برادران یهودی‌ها هستند، نباید سلطه بر یهود داشته باشند. ولی اگر این هم فی الجمله در متون دینی قبل باشد (که هست) چون در قرآن آمده «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَّسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ» [15] ولی اسلام این نحوه حکومتی را که بیان کرده با این خصوصیات، ظاهراً در مذاهب دیگر نبوده است.

و صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

باورقی

[1]. نکته دیگری که اطمینان می‌آورد که استدلال‌های مطرح شده، حرفهای آخوند نیست، این است که در این استدلال‌ها که در خود نظام ما و انقلاب ما مطرح شده و در میان جامعه متداول شده و در زمان آخوند مطرح نبوده از زبان آخوند بیان شده است. این خودش ظن به این می‌آورد که به این صورت درآورده‌اند و به آخوند نسبت داده‌اند تا شباهت مطرح در جامعه امروزی بیشتر مورد قبول مردم قرار گیرد.

[2] ابن بابویه، محمد بن علی، من لا یحضره الفقیه، ج 4، ص 380.

[3] طریحی، فخر الدین بن محمد، مجمع البحرین، ج 1، ص 308.

[4] انعام/ 108.

[5]. مضمون این تعبیر که اصلاح امت منوط به حاکم بودن ما و فساد آن معلول عدم تفویض حکومت به ماست، تعبیری است که در کلمات امام فراوان وجود دارد.

[6]. شباهت روشن اساساً حرفهای علمی نیست و دور از شأن مرحوم آخوند است. این مطالب را آقایانی از نواده‌های مرحوم شیخ آقابزرگ از ایشان و به نقل از آخوند بیان کرده است. ادبیات حادث زمان ماست و در صد و چند سال پیش اصلاً نبوده است. این ادبیات مال آن زمان نیست و مال این زمان است. در عین حال این شباهت را مطرح کردند و واقعاً حوزه باید اینها را جواب بدهد.

[7] «وَمَا اخْتَلَفَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ»، آل عمران/ 19.

[8] مائدة/66.

[9]. همان

[10]. كليني، محمد بن يعقوب، الكافي (ط - الإسلامية)، ج 1، ص 404.

[11]. نساء/148.

[12]. نهج البلاغه، صبحي صالح، ص333.

[13]. جاثيه/ 17.

[14]. نساء/ 141.

[15]. نساء/64.